

«روایت رؤیت» سفرنامه گونه‌ای از عمره مفرده

سیدعلیرضا حقیقی

اشاره:

از اقدامات بسیار بجا و ضروری تخصیص تعداد قابل توجهی سهمیه «حج عمره» جهت دانشجویان و اساتید علاقمند به این سفرالهی بود که عده‌ای از فارغ‌التحصیلان سمپاد نیز از این امر بهره‌مند شدند. قبلاً چند گزارش علمی از فارغ‌التحصیلان را خوانده بودید. این بار گزارشی از یک سفر معنوی از زاویه دید یک سمپادی «البته در سفر دوم».

«سمپاد»



در سالن انتظار فرودگاه، منتظر هواپیمایی هستیم که قرار است ما را به جده برساند. در چهره تک‌تک منتظران، که اکثر قریب به اتفاقشان برای اولین بار است که مشرف می‌شوند، حالتی غیرقابل توصیف نمایان است، گویی زودتر پرواز کرده‌اند! گرچه علقه به عزیزان که برای مشایعت آمده‌اند، هنوز پای بند عده‌ای است که البته آن هم طولی نمی‌کشد که خلاصشان می‌کند. سوارشدن به هواپیما آرامترشان می‌کند، و بعد از دقایقی تأخیر - مثل همیشه - بالاخره روانه می‌شویم.

سه ساعتی طول می‌کشد تا در جده فرود آییم و باز تشریفات مربوط به عبور از سالن ترانزیت، که البته امسال - نسبت به پارسال - هم سریع‌تر انجام می‌پذیرد، هم راحت‌تر و هم مؤدبانه‌تر، که علیرغم اینکه گروه همه دانشجوییند و نسبت به رفتارشان در اینجا بیشتر توجیه شده‌اند و هم بیشتر رعایت می‌کنند باز هم به گونه‌ای غیرعادی است. برای کنترل گذرنامه و بار خیلی معطل نمی‌شویم، گرچه محیط زیبای فرودگاه جده خیلی هم خسته کننده نیست. دلیل رفتار غیرمعمول کارکنان سعودی را که جستجو می‌کنیم، کاشف به

عمل می‌آید که تحولات داخلی ایران، برگزاری اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و بالاخره پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر آمریکا در جام جهانی ۹۸ فرانسه!!! این گونه تغییر رفتاری را باعث شده است که گویا اثر این آخری هم قویتر بوده است و هم پرسر و صداتر و هم در طول سفر بیشتر کم‌کم می‌کند! البته خدا می‌داند، ممکن است دلایل دیگری هم بوده باشد چون فهمیدن انگلیسی هندیان دورگه‌ای که لهجه عربی دارند، کار ساده‌ای نیست که بتوان به راحتی از عهده‌اش برآمد!

جده بندری است زیبا در غرب عربستان که «عروس دریای سرخ» لقبش داده‌اند. گویا مدفن «حضرت حوا» - مادر بزرگ همه ما - در این شهر واقع است و به همین دلیل «جده» نام گرفته است. حضورمان در فرودگاه جده بیشتر از یک ساعت طول نمی‌کشد و با اتوبوس راهی مدینه می‌شویم.

فاصله بین «جده» و «مدینه» که بیش از ۴۵۰ کیلومتر در میان صحرایی خشک و بی‌آب و علف است، ناخودآگاه انسان را به یاد هجرت، مبدأ تاریخ مسلمانان می‌اندازد.^۱ اتوبوس‌ها متعلق به یک شرکت دولتی است که حمل و نقل بین شهری را در انحصار دارد و البته امکانات خوبی را هم در اختیار مسافری قرار می‌دهد. روی شیشه جلوی اتوبوس عبارتی نوشته شده است که در نگاه اول به زبان ترکی بیشتر شبیه است، خوب که دقت می‌کنیم بالاخره می‌یابیم؛ «اهلاً و سهلاً» را با حروف انگلیسی نوشته‌اند: «*AHLAN VA*»؛ ناخواسته به یاد ایران می‌افتیم و پشت اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها.

برنامه ستاد حج و زیارت بسیار دقیق تنظیم شده است. حدود ظهر به استراحتگاهی به نام «ساسکو» (*Sasco*) می‌رسیم که متعلق به همان شرکت حمل و نقل است و همیشه محل توقف حجاج ایرانی می‌باشد، حتی ایران در آنجا رستورانی را هم اجاره کرده است. نماز را فردای می‌خوانیم. عده‌ای اصرار بر استفاده از مهر دارند، بر تکه کاغذی و یا سنگی که یافته‌اند سجده می‌کنند که همین باعث نگاه‌های عجیب و غریب و در یک مورد اعتراض یک سعودی حاضر در مسجد می‌شود، تعدادمان زیاده‌تر از آنست که بخواهد بر اعتراضش پافشاری کند! در پمپ بنزین اینجا، بنزین را هم قیمت می‌کنیم لتری ۶۳۳ ریال است، یعنی چیزی حدود ۹۵ تومان خودمان! بعد از صرف غذای مفصلی به عنوان ناهار، دوباره راهی مدینه می‌شویم.

هرچه به مدینه نزدیکتر می‌شوی، کمتر باورت می‌شود که به شهر «محمد» (ص) می‌روی. می‌دانی! گاهی انسان تحمل سعادتهای بزرگ را ندارد. نزدیک غروب با سلام و صلوات بر او و خاندانش وارد شهرش می‌شویم. و اینک مدینه، شهر پیامبر، خاستگاه نخستین حکومت اسلام، شهر اُلفت و برادری و شهر مهاجرین و شهر انصار. در مدینه است که اسلام را می‌آموزی، پیامبر را می‌شناسی، «بدر» و «اُحد» و «خیبر» را درک می‌کنی و پا جای پای علی (ع) می‌گذاری و در هوای مدینه عطر یاد فاطمه (س) را استشاق می‌کنی. مدینه در اینجا سفیدپوش است. کمتر بنایی را می‌توان یافت که سفید نباشد. اکثر ساختمان‌ها، یک و یا حداکثر دو طبقه‌اند و معماری اسلامی را به زیبایی به کار گرفته‌اند. اما اینها، زیاد توجهی را به خود جلب نمی‌کند. همه به دنبال یک چیز می‌گردند، نشانه‌ای از «مسجدالنبی»؛ و از غیر آن به راحتی در می‌گذرند. اتوبوس‌ها در کنار هتل «قصرالدخیل» واقع در شارع (خیابان) علی بن ابی طالب (ع) توقف می‌کنند. قرار است اینجا ساکن شویم، در طبقه هشتم! به نماز مغرب مسجدالنبی نمی‌رسیم. مدیریت هتل، برنامه استقبالی شامل خوش آمدگویی، مداحی، آشنایی مختصری با بعضی مقررات هتل و همچنین توصیه‌هایی در مورد اینکه سفیران جمهوری اسلامی هستیم و، تدارک دیده است. شارع علی بن ابی طالب (ع) محله‌ای شیعه‌نشین است مشرف به مسجدالنبی و تازه فاصله بین ایندوهم بقیع. راه طولانی، همه را خسته کرده است. عده‌ای همان موقع به حرم مشرف می‌شوند و عده‌ای هم می‌گذارند برای فردا صبح و می‌روند برای استراحت. هراس دارند که دیدار اولشان را در خستگی از دست بدهند، پس باشد برای فردا.

درهای مسجدالنبی حدود ساعت ۳ صبح باز می‌شود. غسلی به نیت زیارت می‌کنیم و راه می‌افتیم. از قصرالدخیل تا حرم نبوی ده دقیقه هم راه نیست. مسیر هم درست کنار دیوارهای بقیع است. در طول مسیر، دیوارهای بقیع، ارتفاع یکسانی ندارد به گونه‌ای که هر چه به قبور ائمه نزدیک می‌شویم، بلندتر می‌شوند! تا وقتی که دیگر نمی‌توان چشم‌ها را به زیارتشان روشنی بخشید. این موقع صبح که بیدار می‌شوی، معنویت خاصی دارد. گویی می‌خواهی خلقت دوباره را نظاره گر باشی. طی مسیر تا حرم نبوی هم حالی دارد. هر قدمی که بر می‌داری ممکن است بر جای پای مبارک محمد (ص)، علی (ع)، فاطمه (س)

و... بگذاریش، پس باید مراقب قدم‌ها هم بود و باز به همین دلیل با ذکر خدا و رسول طی طریق می‌کنی. خیلی‌ها هنوز جرأت نکرده‌اند سر را بلند کنند و به «قُبَّةُ الخضراء» بنگرند، شاید هم هنوز باورشان نشده است. به محوطهٔ بین بقیع و حرم که می‌رسی، نمی‌توانی سرت را بلند نکنی؛ و بی‌اختیار می‌ایستی و آنوقت است که اشک اشک مجالت نمی‌دهد. در این وقت صبح گویی همهٔ حرم مال تو شده است و فقط هم مال تو و این اولین جایی است که می‌توانی عقده‌های دلت را بگشایی و نه لازم نیست، اصلاً خودشان گشوده می‌شوند. دلت نمی‌خواهد که چشم از گنبد پیامبر برداری، شاید می‌ترسی که دوباره به دستش نیآوری.

نمی‌دانم چه مدت بی‌حرکت و بی‌صدا فقط اشک می‌ریختیم، که شرطه‌ها از ما خواستند که حرکت کنیم؛ سدمعبر شده بود... و مدینه را از زبان رسول خدا(ص) بشنویم: «مدینه محل هجرت من، محل قبر من و محلی است که من در آنجا برانگیخته خواهم شد.» جای جای مدینه نشان از آثار پیغمبر دارد، پس ای مدینه! حق است که ذره ذره خاکت را ببویم و ببوسیم و سر مه چشمهامان سازیم.

اینجا، مسجد و خانه پیغمبر(ص) و خانهٔ علی(ع) و فاطمه(س) است. چه زیبا محلی را «قصواء»^۲ در کوچه پس کوچه‌های «یثرب» یافته بود که پیامبر دستور ساخت مسجد بزرگ مدینه را بدهد. می‌گویند زمینی که «قصواء» بر آن زانوزد به کودکان یتیمی تعلق داشت که از آنها خریداری شد. در بنای این مسجد، دست‌های مبارک حضرت محمد(ص) و امام علی(ع) هم دخیل بوده‌اند. مهاجران و انصار همراه با حضرت رسول(ص) به کار پرداختند و درحالی‌که شعارهای انقلابی و اسلامی می‌دادند، بنای مسجد را بالا بردند. این مسجد نیز درست مثل «مسجد قبا» از بنای چهار گوش ساده‌ای تشکیل شده بود به مساحت ۲۰۷۱ مترمربع که صحن آنرا با ریگ سیاه فرش کردند و دیوارهای آنرا با خشت و گل ساختند. قسمتی از مسجد را هم با شاخ و برگ درخت خرما مسقف کردند. پیامبر(ص)، هفت ماه در خانهٔ «ابوایوب انصاری» منزل گزید تا کار ساختمان مسجد و خانهٔ سادهٔ وی پایان یافت. خانه پیامبر در کنار مسجد وی ساخته شد.

از بناهایی که همزمان با ساختن مسجد احداث گردید، دو حُجره در دیوارهٔ شرقی مسجد بود. این دو حُجره برای سکونت رسول خدا و عزیزترین عزیزانش، «فاطمه (س)»،

ساخته شد. البته بعدها، اصحاب هریک برای خود در اطراف مسجد، حجره‌ای ساختند که به درون مسجد در داشت و هنگام اذان از همان در وارد می‌شدند تا اینکه در سال سوم هجرت به دستور رسول خدا (ص)، همه درها بسته شد مگر در خانه علی (ع)؛ از چفیه قرمزهایی که در حکم مأمورین امنیتی هستند در مورد درهای حرم سؤال کردیم، گفتند، ۴۸ تاست. حرم را که خوب بگردی بزرگترین در، «باب سلطان فهد بن عبدالعزیز» است! از باب جبرئیل^۳ وارد مسجد النبی شدیم که حضرت رسول هم از این در وارد مسجد شده‌اند. در این سفر دوست داری هر چه ممکن است خودت را شبیهش کنی، از هر کجا که او می‌رفته، بروی، هر کاری که او می‌کرده، انجام دهی و ... روبروی باب جبرئیل ضریح پیامبر اکرم است، باز می‌ایستی و باز بی‌اختیار اشک ... که در این سفر رهایت نمی‌کند. در کنار ضریح، اتاق کوچکی دیده می‌شود، چسبیده به اتاق پیامبر که بی‌شک، خانه دخت گرامی رسول الله است. لحظه‌ای عجیب است، هر که این خانه را می‌شناسد می‌داند که این خانه برای محمد (ص)، معنی زندگی؛ برای اسلام حجت ادعا و برای بشریت همه چیز است و این است که همه عشق و آرزو و همه امید نجاتمان به این خانه کوچکی است که به اندازه همه جهان بزرگ است! آیا این همان دری است که ناجوانمردانه بر پهلوی مطهر همسر جوانمردترین تاریخ، مظهر عدل و عدالت، اصابت کرد و او نمی‌توانست دم بر آورد؟ آیا همان محلی است که پیغمبر و دخترش را در آن غسل دادند؟ سال‌ها با یادش اندوه، تمام وجودت را می‌گرفت و اکنون درست روبروی آن ایستاده‌ای. بر خلاف دیگر محلهای مسجد؛ گویی در اینجا هیچ اثری از اینکه کجاست، نیست! و همین است که اکثر زائرین دیگر کشورها نمی‌شناسندش. از کنار «محراب تهجد» که محلی است چسبیده به ضلع شمالی خانه حضرت زهرا (س)، می‌گذریم. اینجا خلوتگاه شبانه رسول خدا برای عبادت و راز و نیاز بوده است. اگر زود ترک به حرم مشرف شویم، در آنجا جایی برای نماز و قرائت قرآن خواهیم یافت. همین جابود که یک عرب سعودی که مشغول خواندن قرآن بود، از ما در مورد پیامبران پرسید و گمان می‌برد علی (ع) را رسول می‌دانیم و عجیب‌تر آنکه می‌دانست! که قبر علی (ع) در بقیع است و در کنار قبر عثمان و زمانی که گفتیم علی در نجف مدفون است، چنان نگاه عاقل اندر سفیهی کرد که خودمان هم شک کردیم! بعض خلق الله چقدر

بیخبرند. روبروی محراب تَهْجُد، سکویی است به ارتفاع دوپله از سطح مسجد؛ به نام «صُفّه». اصحاب صُفّه، مهاجرین بی‌خانمانی بودند که مسجد را برای زندگی انتخاب نمودند و جالب آنکه در اسلام شناسی، جهاد و ایثار برجسته‌ترین یاران رسول الله بودند که نمونه‌شان «ابوذر»، «سلمان» و «عمار» اند. برادران اهل سنت، اینجا را بیشتر برای قرائت قرآن برمی‌گزینند ولی در زمان نماز هم جایی نمی‌توان در آنجا یافت.

باعبورازکنار «محراب تهجد»، به ضلع غربی خانه پیامبر (ضریح) می‌رسیم. اینجا صحن اصلی مسجدالنبی زمان پیامبر (ص) بوده است که در آن ستون‌هایی از تنه درخت خرما به دست مبارکشان بنا کرده بودند برای نگهداری سقف؛ و حالا البته آن تنه‌های خرما، جایشان را به ستونهای مرمرین داده‌اند. این ستونها که تعدادشان حدود ۴۲ عدد است، هر یک خاطره‌ای ویژه از رسول خدا (ص) باقی دارند تا جنبه تبرک و تقدس به خود گیرند و با نامهایی خاص در تاریخ، جاودان بمانند. مشهورترین این ستونها عبارتند از:

● «اسطوانة الحرس»: در کنار این ستون، امام علی (ع) به نگاهبانی رسول خدا (ص) می‌ایستاد تا اینکه آیه شریفه: «وَاللّٰهُ يَعْصِيْكَ مِنَ النَّاسِ» نازل شد، حالا خداوند خود حفاظت از جان پیامبرش را عهده‌دار شده بود.

● «اسطوانة التوبه»: گفته‌اند «ابولبابه» یکی از اصحاب پیامبر در پی ارتکاب اشتباهی در جریان یک جنگ، خود را به این ستون بست و شروع به گریه و زاری کرد تا خداوند ضمن آیاتش توبه او را پذیرفت و حضرت رسول (ص)، خود، وی را از این ستون باز کردند. این ستون، محلی است که بر ۱۲ای خواندن نماز در کنار آن، به صف می‌ایستند.

● «اسطوانة الوفود»: نام ستونی است که حضرت رسول (ص) در کنار آن، سران قبایل را برای دیدار و گفتگو به حضور می‌پذیرفت.

● و ستونهای دیگر با نام «اسطوانة السرب»، «اسطوانة المهاجرین» و «اسطوانة الحنانه». ستونهای مسجد قدیمی اکنون با رنگ سفید از بقیه ستونها که در بازسازی مسجدالنبی اضافه شده‌اند تمیز داده می‌شوند. شنیدیم که تعداد ستونهای مسجد کنونی بالغ بر هفتصد عدد است.

در قسمت غربی مسجد قدیم، منبری است که در محل منبر حضرت رسول (ص) قرار گرفته است. گویا، منبری که در حال حاضر وجود دارد، به دستور «سلطان مراد عثمانی» در

سال ۹۹۸ هـ.ق. ساخته شده است که یک اثر ارزشمند هنری است. در اینجا یک چهارپایه سنگی هم هست. این چهار پایه «مأذنه بلال» بوده است و هم اکنون هم مؤذنین بر روی آن اذان می‌گویند.

در محوطه مسجد قدیم، بین منبر پیامبر و خانه (قبر) اش - که اکنون با ضریح سبز رنگی محصور است - روضه شریفه قرار دارد. این جا، از با فضیلت‌ترین مکان‌هاست چرا که در حدیث رسول‌الله (ص) به عنوان روضه‌ای بهشتی معرفی شده است: «ما بین بیتی (قبری) و منبری روضه من ریاض الجنه» و تاکید فرموده‌اند که این واقعیت است نه تمثیل و تشبیه. این روضه حدود ۲۲ متر طول و ۱۵ متر عرض دارد و ستون‌های «توبه» و «سریر» و «حرس» نیز در آن جای گرفته‌اند.

محراب پیامبر هم در «روضه الجنه» قرار دارد، جایی که رسول خدا پیشانی سجده بر حق تعالی بر خاک آن می‌نهاد. در این جا که نماز می‌خوانی می‌فهمی که چرا یک نماز در این مسجد بهتر از هزار نماز در دیگر مساجد است. ^۵ سعادت از این بالاتر سراغ نمی‌یابی، پیشانی بر جای پیشانی رسول‌الله (ص)، خداوند رانمازگزار و همین است که وامی داردت ساعتی یا بیش برای رکعتی، در میان غلغله جمعیت در صف بایستی و البته اگر کمی رندی کنی! نماز جماعت را در همانجا اقتدا خواهی کرد. تنها فرصت برای قرائت قرآن در محراب، بین نمازهای عصر و مغرب است که گویا اهل سنت نماز خواندن در این زمان را مخالف سنت پیامبر می‌دانند - این موضوع را یک مرد سعودی به ما گفت و العهده علی الراوی - و لذا نوجوان شیعه‌ای که می‌خواست نماز بگزارد چنان مورد اعتراض قرار گرفت که ترسیده بود، بالاخره فهمیدیم که تنها دو رکعت نماز آنهم به عنوان تحیت را مقبول می‌دانند.

«مسجد النبی»، اگر بخواهی ضریح را ببوسی و یا تبرکی بگیری، همان چفیه قرمزهای اطراف ضریح چنان‌بر تخت سینه‌ات می‌کوبند که دیگر هوس انجام افعال شرک آمیز!!! را به خود راه ندهی. نگاه به داخل هم ممنوع است، حتی گاهی از دور هم نمی‌توانی با پیامبر درددل کنی! باز صد رحمت به شرطه‌ها!

«باب البقیع» در همان ضلعی است که «باب جبرئیل» قرار دارد و خروج پیامبر هم از این در بوده است. صحن مسجد النبی را سنگ‌های مرمر سفید فرش کرده‌اند، در اواسط

روز، انعکاس شدید آفتاب، نمی‌گذارد که به راحتی با چشم باز از آنجا عبور کنی. اکثراً دست بر چشم دارند.

از صحن مسجدالنبی که بگذری، قبرستانی با دیوارهای ستونی که پنجره‌هایی آهنی دارد. بقیع است! بقیع امام حسن (ع)، بقیع امام زین العابدین (ع)، بقیع امام محمدباقر (ع) و بقیع امام جعفر صادق (ع) و ... آری، بقیع فاطمه (س) اینجا است که نمی‌توانی آرام باشی، دلت بجوش می‌آید و اندوهی جانکاه تمام وجودت را در بر می‌گیرد که نمی‌دانی با آن چه کنی، اینجا دیگر اشک‌های خونین هم آرامت نمی‌کند. هزار چشم می‌خواهی و هزار حنجره که مظلومیتشان را با اشک فریاد کنی، ولی نمی‌توانی. به امید دیدار «زهراس» آمده بودی، لیک قبر مطهرش را نیز نمی‌یابی. آری، نمی‌دانی اینجا «مدینه الرسول» است یا «یثرب» که درصد قدمی نبی، فرزندان چنین غریبند و اینجا است که با هزار دل می‌خواهی که چون علی (ع) سر در چاهی فروبری و عقده دل وا کنی!

مأمورین امنیتی اجازه نزدیک شدن به قبور ائمه (ع) را از حدود ۵۰ متری نمی‌دهند. در اینجا، قبور تنها به وسیله سنگ‌های سوخته خارا است که از هم مشخص شده‌اند چرا که بناها و قبه و بارگاه ائمه (ع) را چندسال پیش تخریب کرده‌اند! با وجود این، تعلق خاطر مسلمانان به مدفون شدگان بقیع باعث گردیده است تا قبر عده‌ای از بزرگان مدفون، مشخص باقی بماند، گرچه به مرور زمان، قبور صدها بلکه هزاران تن از صحابه و تابعین به دست فراموشی سپرده شده و قبر آنان نامشخص مانده است. و ناخواسته به حرم مطهر امام رضا (ع) می‌روی که چگونه خیل مشتاق زائران امام هشتم (ع) در آرزوی زیارت بقیع، ناله سر می‌دهند و اکنون بقیع چنین خلوت و خاموش در حصاری از دیوارهای بلند سیمانی، با گردی از غربت و مظلومیت.

عده‌ای دیگر از مدفونین بقیع عبارتند از: «فاطمه بنت‌اسد»، «۳ دختر رسول‌الله (رقیه، ام‌کلثوم و زینب» و بالاخره «ام‌البنین» مادر حضرت ابوالفضل (ع). از این میان، قبور ائمه و «عباس بن عبدالمطلب» و «فاطمه بنت‌اسد» در کنار هم و در زمینی به مساحت حدود ۱۲ مترمربع قرار دارند. درهای بقیع را فقط حدود ۳ ساعت در روز می‌گشایند و آنهم بعد از اذان صبح است و بعد از اذان ظهر. زنان نمی‌توانند وارد بقیع شوند و تنها می‌توانند از پشت پنجره‌ای آهنین در سوگ از دست دادن عزیزترین یادگارهای رسول‌الله (ص) و

دفن زیباترین باورهای زندگیشان، بی صدا بگریند. آری، هرگز نمی‌توانند قدم به قبرستان خانواده پیامبر بگذارند، چرا که مرتکب منکری بزرگ در اسلام خواهند شد!!! (به قول مأمورین امنیتی بقیع)

شب‌ها، پشت درهای بسته بقیع غوغایی برپاست. گویی همه، شب را محرم خود دانسته‌اند و سفره دل باز کرده‌اند. زائران را در دل تاریکی در اطراف دیوارهای بقیع می‌بینی که یکی سر بر دیوار دارد و دیگری چشم به افق‌های دور دست دوخته و شعله‌های اندوه دل را با اشک خونین فرو می‌نشانند. براستی در واژه بقیع چه مفهومی نهفته است که جز دردی جانکاه، هیچ نشانی را در خاطر جلوه گر نمی‌سازد. و اینجا، زمزمه‌های عارفانه انبوه شیعیان: «یا وَجِهاً عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ گویی از اعماق و تا روپود وجودشان بر می‌خیزد و به آسمان می‌رود. و دعای کمیل را در اینجا از هر جای دیگری پرمعنا تر می‌یابی، جایی که علی (ع) در آن تنها و غریب بود و درد دل‌های خود را در بیابان‌ها و نخلستان‌های همین شهر و در حالی که سر در گریبان چاه داشت، آهسته زمزمه می‌کرد.

شب‌های بقیع، میعاد شیعیان است، ایرانی، سعودی، عراقی، لبنانی، آفریقایی و ... هیچ‌گاه تشکر و دعای خیر پیرمرد عراقی را که از ما تقاضای مفاتیح کرده بود، فراموش نخواهیم کرد.

برنامه هتل بسیار منظم است و برخوردها مؤدبانه و محترمانه و تمام امکانات، فراهم گویی همه دست به دست هم داده‌اند تا تو فقط زیارت کنی و چه بهتر از دعای خیر زائران خانه خدا؟

تماشای تلویزیون به آشنایی با فضای عربستان کمک می‌کند ولی نوعاً برنامه‌ها به گونه‌ای است که آدم را از حال و هوای زیارت خارج می‌کند مخصوصاً گشتی کچ که گویا برنامه آخر شب هر شب است. البته برنامه‌هایی مثل سری جدید فوتبال‌یست‌ها هم دارد که گویا طرفداران زیادی پیدا کرده است. فقط اخبار انگلیسی را به صورت منظم نگاه می‌کنیم. تقریباً همیشه یک خبر از ایران هست. البته نماز مسجدالنبی و مسجدالحرام هم به صورت مستقیم از تلویزیون پخش می‌شود.

اداره کشور عربستان سعودی، به صورت امارت است و هر منطقه یک امیر دارد که

قاعدتاً از خاندان سلطنتی است و قدرت او فراتر از سازمانهای دولتی منطقه. هفده وزارتخانه دولتی هم تحت نظارت پادشاه و ولیعهد تمشیت امور دیوانی را برعهده دارند. مجلس نمایندگان هم دارد که گویا نمایندگان از طرف پادشاه منصوب می‌شوند! ناگفته نماند با توجه به وضعیت جسمانی «ملک فهد» عمده کارهای کشور به ویژه فرماندهی کل قوا توسط «ملک عبدالله» ولیعهد و برادر او سامان می‌گیرد.

جالب است؛ بر روی اکثریت خانه‌ها، آنتن‌های ماهواره را می‌توان دید، حتی ساکنین مناطق فقیر نشین مدینه هم از این نعمت! نگذشته‌اند، گویا در اینجا از نان شب هم واجبتر شده است و البته در عربستان سینما ممنوع است و یک سینما هم نمی‌توانی بیایی، می‌گویند شاید به خاطر مفاسدش!

به فروشگاههای عرضه محصولات فرهنگی! هم که بروی، تقریباً همه نوع فیلم و نوارکاست عرضه می‌شود. اینها تقریباً تنها مغازه‌هایی هستند که صاحبانشان کمتر با فارسی آشنایی دارند زیرا اکثراً مشتری ایرانی ندارند.

بازدید از اماکن متبرکه مدینه را با دیدار از «مسجد قبا» آغاز کردیم. این مسجد به «مسجد التقوی» هم معروف است چراکه مصداق آیه شریفه «لَمَسْجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» می‌باشد. این مسجد، نخستین مسجدی است که رسول خدا(ص) بنا کرده است و از زیباترین مساجد مدینه کنونی به شمار می‌رود. روز دیگری که پیاده به «مسجد قبا» آمده بودیم، راه را گم کردیم! از مردی که دشداشه‌ای خاکستری برتن داشت، به عربی نشانی محلی را می‌پرسیدیم، بیچاره نمی‌فهمید منظورمان کجاست، در مورد چگونگی فهماندن به او مشورت می‌کردیم که فهمید ایرانی هستیم، شروع کرد به فارسی صحبت کردن، فهمیدیم افغانی است؛ البته بعد از ده دقیقه تلاش برای مفاهمه! پس از خواندن نماز تحیت، «قُبا» را به سوی «أُحُد» ترک کردیم.

از مدینه تا «أُحُد» که در شمال شهر واقع است ۲۰ دقیقه‌ای طول می‌کشد. در اینجا، امت اسلام به دلیل نافرمانی عده‌ای از مسلمین از رسول خدا(ص) یکی از تلخترین وقایع را تجربه کرد. در این محل بود که پیامبر در موقعیتی حساس «حمزه»، عموی خود را که از صادقترین و وفادارترین اصحاب بود، از دست دادند. «مقبره حمزه» که پیامبر او را سیدالشهداء لقب دادند، مسجدی است که می‌گویند در جنگ أُحُد دندان مبارک

حضرت رسول(ص) در این محل شکسته شده است و ... از مدفونین این محل می‌توان از «مصعب بن عمیر» - که با شهادت او مسلمانان به خاطر شباهت زیادی که به پیامبر(ص) داشت گمان کردند پیامبر به شهادت رسیده است - «وَحِظْلَةُ غَسِيلِ الْمَلَائِكَةِ» را نام برد. در حالیکه یاد سیدالشهداء و دیگر شهدای اُحُد را برای همیشه در دل خواهیم داشت، اُحُد را به سوی «مسجد ذوقبلتین» ترک می‌کنیم.

«مسجد ذوقبلتین» در شمال غربی مدینه واقع است و در طول روز مانند «مسجد قُبا» در همهٔ ساعات باز است. جهت قبله تا سال دوم هجرت حضرت رسول به مدینه، به سوی «بیت المقدس» بود تا اینکه در پانزدهم شعبان این سال، در حالی که پیامبر مشغول اقامه نماز ظهر بود، آیه تغییر قبله نازل شد: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و پیامبر ادامه نماز را به سوی کعبه خواند. این آیه مبارکه هم اکنون در سمت قبله قبلی مسجد به پنج زبان نگاشته شده است. پس از این واقعه، در جنوبی همه مساجد داخل و خارج مدینه را بستند و به جای آن دیوار کشیدند. از آن زمان تا کنون تمام مسلمانان رو به «کعبه» به نماز می‌ایستند.

محل جنگ «خندق»، میعادگاه بعدی مابود که اکنون در کنار بزرگراهی واقع شده است. در این محل و پس از پیروزی مسلمین، مساجد شش‌گانه‌ای برپا شد. مساجدی که فضای روحانی، معماری بی‌آلایش و محیط دل‌انگیزشان حالت عارفانه خاصی را در خاطر هر بیننده‌ای برای همیشه به یادگار می‌گذارد.

اولین مسجد؛ «مسجد فتح» است که بر روی کوه واقع شده است. این مکان، محل استقرار رسول خدا در جریان جنگ احزاب بوده است و حضرت در این مکان برای پیروزی سپاه مسلمین دعا کردند که شاید دلیل نامگذاری این مسجد همین باشد. نام‌های دیگر این مسجد هم، «مسجد احزاب» و «مسجد خندق» است. در همین مسجد بود که پیرمرد سعودی که گدایی می‌کرد، بلا انقطاع می‌گفت: «مرحبا بجمهورية الاسلامیة ایران»، گویا ایرانی‌ها بیشتر به اینها کمک می‌کنند.

تقریباً در حاشیه بزرگراه، مسجد «حضرت زهرا(س)» واقع است. اتاقکی با دیوارهای گلی و بدون سقف، که نخلی بر آن چتر گسترانیده است و محرابی کوچک و محقر و زیراندازی فرسوده. در کل شاید مساحتش بیشتر از ده مترمربع نباشد اما به عنوان یک

شیعه عظمتش را به خوبی درک می‌کنی. امسال در کوچکش را هم گِل گرفته بودند تا کسی نتواند واردش شود، گویی مظلومیت با تمام تار و پود این حضرت آمیخته شده است. نماز را در پیاده‌رو می‌خوانیم و در پشت در بسته مسجد حضرت زهرا(س)، لحظه‌ای راز و نیاز می‌کنیم. حسرت پارسال را خوردیم که هنوز مسدودش نکرده بودند. مسجد حضرت علی(ع) در پشت مسجد حضرت فاطمه(س) و البته در سطحی مرتفعتر واقع است اینجا هم بی‌شبهت به مسجد فاطمه(س) نیست. از فرط جمعیت به سختی می‌توان در اینجا نماز خواند، ما که خواندیم!

مسجد دیگر مسجد «حضرت سلمان» است. سلمان با پیشنهاد کردن خندق، نقش مهمی در جنگ احزاب داشته‌است. شیعیان و مخصوصاً زائران ایرانی به این مسجد هم توجه خاصی دارند.

دو مسجد دیگر هم در این منطقه وجود دارد. «مسجد ابوبکر» و «مسجد عمر» که مساحتشان به ترتیب ۲۰۰ و ۱۲۴ مترمربع است.

یکی از مساجد معروف مدینه - البته از نظر شیعیان - مسجد «ردّالشمس» است که مشهور است محل وقوع قضیه ردالشمس بوده است. این مسجد اکنون در محله فقیر نشینی واقع است و اداره آن نیز به عهده یک خانواده شیعه می‌باشد. این مسجد به دلیل عدم رسیدگی دولت در حال خراب شدن است.

یکی دیگر از مکان‌های متبرکه مدینه، «مسجد و مشربّام ابراهیم» است که البته جزء بازدیدهای معمول ستاد حج و زیارت نمی‌باشد. در این محل بود که «ماریه قبطیه»، ابراهیم، فرزند رسول خدا(ص) را به دنیا آورد. امام صادق(ع) در مورد این مکان فرمودند: «وَهِيَ مَسْكَنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ مُصَلَّاهُ». در حال حاضر، این مکان به صورت قبرستانی نسبتاً وسیع درآمده است که با دیوارهای خشتی محصور شده و تنها از طریق در آهنی آن که همیشه بسته است می‌توان داخل را مشاهده نمود. درست جلوی مشربه، عمارت زیبایی به عنوان مجتمع تجاری - مسکونی در حال افتتاح بود. از این عمارت‌های زیبا و عظیم، باز هم می‌توان در مدینه یافت؛ در اطراف مسجدالنبی و به گونه‌ای که چنان مسجدالنبی را محصور کرده‌اند که فقط از یک مسیر می‌توان مناره‌های سفید و قبه الخضراء پیامبر را مشاهده کرد و آنهم به خاطر وجود بقیع است که نتوانسته‌اند!

یکباره به خود می آیی و می بینی که باید با مدینه وداع کنی، روح و جان صیقل خورده ات را مُحَرَّم کنی و به دعوت پروردگارت لبیک گویی. اکنون باید دلت را از زنگ کدورت ها پاک کنی، مالت را حلال کرده، کوله باری از عشق برگیری و به میعادگاه، به میقات روی. باید مرگ را تمرین کنی، باید بروی تابه او برسی، به او که به تو از رگ گردن نزدیکتر است و تو چنان از او دوری که فراموش کرده ای که هستی. باید همه وجودت غرق دریای عشق الهی باشد.

آخرین دقایق اقامت در مدینه، با اندوهی خاص می گذرد که نمی توانی تابش بیاوری، وداع با پیامبر (ص)، وداع با فاطمه (س) و... وداع با مظلومیت علی (ع)، گویی قلبت از درد می خواهد پاره شود و اگر نبود شوق دیدار کعبه، بی شک چنین می شد! آری با حسرت مسجد النبی، خانه فاطمه (س)، با حسرت محراب پیامبر و روضه الجنة و با حسرت بقیع مظلوم؛ مدینه را باید به سوی میقات ترک کنی. و می دانی ...، می دانی که دیگر امام رضا (ع) را غریب خطاب نمی کنی که معنای غربت قریب را خوب فهمیده ای! شهر مکه و قسمتی از اطراف آن که حدود معین دارد و امروزه با ستونها و علامت هایی مشخص شده است، «حَرَم» نام دارد که دارای احکام و احترام خاصی است و حیوانات و گیاهان در آن، در امان هستند، خارج این محدوده که کندن و چیدن گیاهان و درختان و صید حیوانات در آن حلال می باشد، «حِلّ» نام دارد. بدون «احرام» نمی توانی وارد حرم مکه شوی و میقات مکانی است برای احرام که پنج محل است: «مسجد شجره»، «جحفه»، «وادی عقیق»، «قرن المنازل» و «یَلَمْلَم». گفتنی است ورود غیرمسلمان به مکه ممنوع است و این را در مدخل شهر کنترل هم می کنند. در ضمن مکه فرودگاه ندارد.

از مدینه که به مکه عزیمت می کنی، باید «مُحَرَّم» شوی. در این مسیر، میقات «مسجد شجره» است و میعاد هر زمان که اراده کنی! پس تو باید بخواهی که او همیشه مشتاق است.^۷ «مسجد شجره» در مسیر خروجی مدینه و در حدود چند کیلومتری آن واقع است. در «مسجد شجره» سکوتی حکمفرماست که بی شک حکایت از غوغای درون مسجدیان دارد و تنها هراز چندگاهی طنین «لبیک، اللهم لبیک...» که تخلیه قلوب است بر عرش. این سکوت را مدتی است که تجربه کرده ایم، از زمانی که در مدینه و به قصد مکه به اتوبوس ها سوار می شدیم، نه؛ از زمانی که برای آخرین بار به زیارت حضرت

رسول(ص) رفتیم و از زمانی که برای آخرین بار به غربت و مظلومیت بقیع، و سلاله‌هایی که در چند ده متری قبه الخضراء آرمیده‌اند گریستیم و به جدایی از خاکی که هنوز عطر قدمهای علی(ع) و فاطمه (س) را به فضا می‌پراکند و ...

در میقات لباس از تن می‌کنی و غسل احرام می‌کنی و روح و جان و جسمت را از هرگونه آلودگی، رجس و ناپاکی تطهیر می‌کنی. همه امتیازها را، عنوان‌ها و نمودها را هم باید بشویی و به دور بریزی، یعنی «من» را. اینجا باید گور همه «من‌هایت» باشد، «نه کسی باش که به میعاد آمده‌ای، خسی باش که به میقات آمده‌ای»^۸. و باید «همه» شوی به سوی او یعنی اُمت! آهنگ او کرده‌ای: «والی الله المصیر»؛ پس باید بمیری و لباس سفید مرگ برتن می‌کنی. گویی مسافر آن دنیایی. و خود را در غوغای قیامت خلق فراموش می‌کنی. و تازه متولد می‌شوی. آری، اینجا ابتدا و انتها یکی است، آنچه در اول بوده‌ای و در پایان خواهی بود.^۹

و نماز؛ به یاد می‌آوری تا به حال چنین نماز خوانده‌باشی؟ در چنین محلی، در آستانه میقات، و در چنین زمانی، در آستانه میعاد و با چنین کیفیتی، خالص خالص و ... احساس می‌کنی صدایت را می‌شنود!

می‌خواهی دوباره آغاز کنی، عزمی تازه و مرامی نو؛ و این بار به سوی او، تلاش برای رسیدن از خود به خدا، از ابتذال به مسؤولیت و از بردگی به بندگی. حالا، در آستانه‌ای، باید نیت کنی. ای «تبعیدی غم آلود زمین»، ای بازیچه ابلیس، می‌خواهی پرواز کنی و با تمام توان فریاد می‌زنی: «لیک، اللهم...» نه، کافی نیست که با تمام وجود: «لیک، اللهم لیک...» إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لا شریک لَكَ لیک» و هراسانی، هراس از لالیک، و باری دیگر و باز هم دیگر و ... و اکنون سماعی وصف ناپذیر به امید تقبل. هیچگاه نمی‌توانی خودت را تا این حد به معبود نزدیک بیابی.

اینک تو در جامه سپید احرامی. باید که بودن خویش را فراموش کنی، به آینه ننگری تا خود را به یاد آوری، عطر نرنی تا بوی هوس نشنوی، آرایش و زینت حرام، تا راه بر هر فخر و تشخصی بسته باشد. پشه را از خود مران، صید مکن، گیاهی از حرم مکن، خوی شهوت و تجاوز و تخریب را در خود بکش. دشنام و سوگند دروغ و ناسزا ممنوع، از آفتاب مگریز، بگذار آسمان پناه تو باشد. بگذار عشق به الله در سرزمین وجودت خیمه زند.

و اکنون در راهی، راهی که تو را به سوی او که عمری در محضرش، ابلیس را فراخواندی و البته به امید توبه و او را رحیم یافتی و توبه شکستی و باز توبه و باز و باز. و به سوی او که دلت تنها با یاد او آرامتر می شد و اکنون به او نزدیک می شوی. باورت می شود؟ گفته اند و شنیده ای که درد فراق از وصال خوشتر است و اکنون می یابی که نیافته بودند!

چشم خیالت جز کعبه نمی بیند و می اندیشی که چه خواهی کرد، چه خواهی شد؟ در حضور بی منتهاش چه خواهی گفت؟ و چه آرزو خواهی کرد؟ از پیچ و خم کوهستانی شهر مکه می گذری و قدم به قدم به کعبه نزدیکتر می شوی و در هر قدم شیفته تری و در هر نفس هراسان تر. فضا روحانی است و صدا در اوج کبریایی آن می پیچد، دیگر انتظار را رفیق دل عاشقت نمی بینی. عمری انتظار و امروز رهسپار. کوچه های آرزومندی را پشت سرمی گذاری. نزدیک و نزدیک تر می شوی، تا به حال، اینگونه اشتیاقی را به یاد می آوری؟ هر لحظه صدای تپش قلبت را بیشتر احساس می کنی، که همه قلب شده ای و دل. از هر پیچ که می گذری، به امید دیدن کعبه، دلت فرو می ریزد. احساسی داری که به بیان نمی آید، در خودت نمی گنجی! با هر قدم شیفته تری، حالتی داری سراپا سکوت، حیرت، شوق و عشق. دیگر حتی لبیک هم نمی گویی و ... رسیدی. اینجا مسجدالحرام است و تو مُحَرَّم وارد شده ای. از «باب النبی» وارد می شوی باورت می شود از دری که رسول اکرم وارد می شد، وارد می شوی. چه سعادت هایی نصیب می شود، می فهمی؟ به سمت پایین حرکت می کنی، عجیب است! مراقب اولین نگاهت هستی و... و اکنون «کعبه»!

و اکنون در آستانه کعبه ایستاده ای، کعبه ای که سال های سال، داستان قدسی اش افسانه خاطرت بوده است. صحنی وسیع و در میان، کعبه و همین و دیگر هیچ ... «گویی در فضایی مملو از خدا غرق می شوی و چنان آرامشی تمام وجودت را در بر می گیرد که تحملش را نداری، از خودت بزرگتر شده ای!» «در صحرا عشق باریده بود و زمین تر شده بود و چنانچه پای مرد به گلزار فرو شود، پای توبه عشق فرو می رود».

و چه شرمی تمام وجودت را پر می کند، عظمت را احساس می کنی؟ و ناگاه سجده؛... و بغض حنجره ات را می فشارد و گلویت را مسدود می کند و دلت برای حق هق گریه

خودت تنگ می‌شود. پرده حُجب را کنار می‌زنی، بغض فرو خورده خود را عیان می‌سازی و های های ... و دیگر نه بغض امانت می‌دهد و نه گریه مجال و نباید هم بدهد، و با تمام شرم‌های دنیا: الهی العفو، العفو، العفو... و نمی‌خواهی قطع کنی که نمی‌توانی و باز، العفو، العفو و ... که موسم پاییز گناه است و برگریزان دلت را نظاره می‌کنی، پس برگهای زرد و خشک گناه را در زیر قدم‌های نستوهت لگدکوب کن و لب به استغاثه بگشا. اینجا مرهم دردهای توست چشم‌های ملتمس، بازوان زخمی از بار گناهت را کنار خانه دوست همراهی می‌کنند و امتداد دست‌های عاشقت، سایه‌بان گونه‌های بارانی می‌شوند. یعنی فرورفتن در خاک و سر برآوردن در برابر خدا! مطمئناً تابه حال چنین سجده‌ای را به یاد نمی‌آوری. اکنون وزن حضور او را سنگین‌تر از همیشه بر شانه‌های نازکت، احساس، حس می‌کنی، راستی که دیدار از این همه عظمت چه دشوار است. کعبه؛ قبله مرگ و حیاتمان، قبله نمازهای شبانه روزمان، خانه توحید، قلب دنیای اسلام، مظهر اتحاد و یگانگی مسلمانان.

و اینجاست که در میان انبوه آرزوهایت، دعا کم می‌آوری!

کعبه در برابرت، ساده و بی‌هیچ آلاشی، به نظر می‌رسد. زیبایی، معماری قابل توجه، نه، هیچکدام و چه زود می‌فهمی که چه خوب، فقط تویی و او و دیگر هیچ و سوسه کننده‌ای که تو را به خود بر باید. در مورد اولین نگاه بسیار شنیده‌ای، احساس می‌کنی در قله ایستاده‌ای و در سکوی پرواز؛ باید به پرواز در آیی، پس درآ: «الهی هَبْ لِي كَمَالِ الْانْقِطَاعِ إِلَيْكَ...» می‌بینی که سبک شده‌ای. آنقدر سبک که می‌توانی صدای بال فرشتگان را لمس کنی؛ که آمده‌اند تو را سلام گویند: «سلام...» آمده‌اند که جسم خاک‌اکت را به دست کوثر بسپارند و آه ... چقدر بوی خاک مضمئرکننده است! چقدر زمین حقیر است! و چقدر آسمان بلند. دیگر بوی غربت به مشامت نمی‌رسد، هر چه هست، عشق است و صفا؛ لطف است و سخا. حجم درد و تنهاییت زدوده می‌شود؛ گویی مسافر مهتاب شده‌ای!

باید طواف را شروع کنی. خود را در کنار «حجرالاسود» می‌یابی. باید دست در دست او بگذاری و بیعت کنی. با چه؟ با سنگ سیاه که: «فَإِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ»^۱. عجیب است، از جنس بی‌ارزش‌ترین سنگ‌ها و سیاه، آری و مؤذنش هم سیاه بود. عهد

را بستی و حال پیمانی را - آنچنان پیمانی که تمام بیعت‌های دیگر را می‌شکند - با او و تنها با او بر دوش می‌کشی. برگرد خانه‌اش بچرخ و همراه جمعیت باش. باید بکوشی شعاع دایره طواف به او نزدیکتر شود. مبدا از فاصله بین کعبه و مقام ابراهیم خارج شوی، گویی، امامت حدی است برای سلامت بیعت! در حال عروجی، توقف مکن، برو و حیران هم مباش، فکر کن، با او سخن بگو، تمنا کن و توبه! هر چه می‌توانی سبکبارتر شو؛ از آسمان اول گذشته‌ای، دوباره بیعت کن: «هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ». برنگرد، رویت را هم برمگردان، باید مستقیم عروج کنی و در گذر از هر طبقه به بزرگی‌اش اعتراف کن که رمز عبور است: «اللَّهُ اكْبَر». جذب می‌شوی و کم‌کم احساس ذوب را درک می‌کنی و کم‌کم خود را نمی‌یابی، نیستی، نیست شده‌ای و همه اوست: «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اِيْمَانًا كَامِلًا وَ یَقِيْنًا صَادِقًا». و هفتمین «شوط»^{۱۱} را که گذراندی از طواف خارج می‌شوی و هفت: عدد لایتناهی و نمایشگر «خلقت جهان» و تو اکنون خلق شده‌ای، و اکنون نماز پشت مقام ابراهیم.

نمازش را باید پشت «مقام خلیش» به جای آوری یعنی که اینجا هم امامت! و بار دیگر عشقبازی عاشق و معشوق! ولی این بار... سلام می‌دهی، دست‌هایت پر از شکوفه‌های ارغوان شده‌اند، آنها را روی گونه‌ها می‌کشی، آرامتر می‌شوی، به وجود خودت هم شک می‌کنی، انگار کس دیگری شده‌ای... و شده‌ای!

عازم «زمزمی»، تا میتوانی بنوش که اکنون آب حیات را می‌نوشی، بر سر و بدنت هم بریز تا غرق رحمت شوی: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ وَ اَكُنْ حَيَات طَیْبَةً!»

آهنگ «مسعی» می‌کنی و اکنون «سعی»؛ و هفت بار تلاش بین «صفا» و عشق و «مروه» و انسانیت و ذکر می‌گویی. و هفت بار به عدد روزهای هفته و می‌یابی که یعنی در تمام عمر. از صفا آغاز می‌کنی و در «مروه» به انجام می‌رسانی که یعنی نه یک سعی بیهوده. در مسیر سعی به محاذات کعبه که می‌رسی باید «هروله» کنی، یعنی سریعتر بروی و این شاید یعنی که هر چه به او نزدیک شوی باید بیشتر سعی کنی و از او تمنا کنی: «اللَّهُمَّ لَكَ سَعِی وَ بِكَ حَوْلِی وَ قُوَّتِی، اللَّهُمَّ اِنْ عَمِلِی ضَعِیْفٌ فَضَاعِفْهُ لِی وَ تَقَبَّلْهُ مِنِّی». تلاش برای زندگی، برای زیستنی بهتر و تلاش برای دنیایی آبادتر.

و در پایان هفتمین سعیت، بر قله انسانیت «مروه» بایست و رشته تمایلات نفسانیات را قیچی کن^{۱۲} و از هر چه غیر اوست ببر و از احرام بدر آی؛ اکنون به زندگی باز گرد و جامه‌ات بپوش و به یاد داشته باش که باید برای میقاتی دوباره، میعادى دوباره و وصلی جاودان آماده شوی ... و آماده شو.

«و مرآدم را از آن کار که بر سر کوه زندگانی می‌بایست کردن، سخت اندوه آمد. پس خدای جبرئیل را بفرستاد تا از بهشت عدن یک خانه از یاقوت سرخ به این جهان آورد و آنرا «بیت المعمور» نام کرد. و سنگی سپید بزرگ بیاوردند و به رکن آن خانه کردند و آن خانه بیاوردند و اندر میان جهان بنهادند - آن جا که امروز کعبه است. پس جبرئیل آدم را گفت که «آدم هیچ اندوه مخور، که خدای خانه‌ای فرستاده است از بهشت تا تو آنرا طواف کنی و پس، اندر آن جایگاه نشینی و آن جفت تو - حوا - هم به آن نزدیک است و او را نیز طلب کنی و بازیابی».

(ترجمه تفسیر طبری، قرن چهارم)

مساحت مسجد الحرام در حدود ۲۳۰ هزار متر مربع است که افزایش نزدیک ۸۰ هزار متر آن در طرح توسعه حرم در سال ۱۴۰۹ ه. ق. در سمت غربی مسجد صورت گرفت؛ سمت شرقی مسجد به دلیل وجود مسعی امکان گسترش ندارد. در این افزایش، علاوه بر ساختمانهای زیادی که بنا شد، از نظر تزئینات، وسایل رفت و آمد حجاج و نیز ایجاد طبقه فوقانی، نصب وسایل تهویه و ... کارهای زیادی صورت گرفته است.

کعبه، مکعب مستطیلی است به عرض ۱۰/۲۲ متر و طول ۱۱/۵۸ متر و ارتفاع ۱۴/۸۵ متر که از سنگ‌های سختی ساخته شده و پایه‌های آن از سرب مذاب است. زوایای کعبه تقریباً به سمت جهات اربعه شمال، جنوب، شرق و غرب است. «حجر الاسود» در ارتفاع ۱/۵ متری از سطح زمین و در زاویه شرقی کعبه نیز در ارتفاع ۲ متری از وجهی از کعبه است که به طرف مسعی، مسیر بین صفا و مروه، قرار دارد، چاه «زمزم» هم تقریباً روبروی در کعبه است. خانه، از پارچه سیاهی به مساحت ۲۶۵۰ متر مربع پوشیده شده است که «پرده کعبه» نام دارد. برای تهیه پرده، ۶۷۰ کیلوگرم ابریشم سفید خالص نیاز است و وزن کلی پرده بیش از ۱۲۰۰ کیلوگرم می‌باشد.^{۱۳} آیاتی از قرآن را نیز با رشته‌های نقره‌ای طلافا م بر آن بافته‌اند و البته بر روی پرده همچنین در کعبه، عبارت «خادم الحرمين الشريفين الملك فهد بن عبدالعزيز آل سعود» را می‌توانی به راحتی مشاهده کنی! گویا هزینه آماده

سازی این پرده که در کارگاهی به مساحت ۱۰۰ هزار مترمربع بافته می‌شود، حدود ۱۷ میلیون ریال سعودی معادل دو میلیارد و پانصد و پنجاه هزار تومان می‌باشد!

«حجرالاسود» نقطه آغاز و پایان طواف است و به محاذات آن سنگ سیاهی روی زمین تا انتهای مسجد کشیده شده و بعلاوه چراغی سبز بر دیوار مسجد برابر حجرالاسود نصب شده تا راهنمای طواف کنندگان باشد.

دو زاویه شمالی و غربی کعبه را دیواری نیم‌دایره‌ای شکل، به ارتفاع ۱/۳۰ متر به هم متصل کرده که آنرا «حجر اسماعیل» می‌نامند و گویا اسماعیل در همین محل زندگی می‌کرده و البته مدفن «هاجر» هم هست.^{۱۴} ناودان طلا نیز که برپام کعبه نصب شده، در سمت حجر اسماعیل قرار دارد. در زمانی که در حجر اسماعیل وزیر ناودان طلا مشغول نماز بودیم، هوا بارانی شد، بلافاصله مأمورین امنیتی حجر را تخلیه کردند و دور آن صف بستند تا در زمان بارش باران کسی داخل حجر نباشد، به نظر می‌رسید برای جلوگیری از ازدحام جمعیت و احتمالاً تلفات باشد، چون در زمان بارش باران، همه فقط به یک جا راضی می‌شوند و آنهم زیر ناودان طلا است تا باران سقف کعبه بر رویشان بریزد و برآورده شدن این خواست برای ۴۰-۳۰ هزار نفر احتمالاً مشکل آفرین باشد!

تمام اطراف مسجدالحرام را مانند مسجدالنبی، عمارت‌ها و هتل‌های سر به فلک کشیده احاطه کرده‌اند. گویا قبلاً ساختن بناهایی در اطراف مسجدالحرام که ارتفاعش از کعبه بلندتر باشد، به احترام، ممنوع بوده است ولی حالا... در بعضی از نقاط اطراف مسجد حتی مناره‌ها هم دیده نمی‌شوند. مجلل‌ترین این عمارت‌ها، «قصرالضیافه فهد» است که بر روی کوه «ابوقییس» - که دامنه‌اش «صفا» را می‌سازد - ساخته شده و تمام اتاقهایش مشرف به کعبه می‌باشد، اینجا مخصوص پذیرایی از سران ممالک اسلامی است! این قصر در حقیقت چسبیده به مسجدالحرام است.

از باب النبی که بخواهی وارد مسجدالحرام شوی، کنار کوه ابوقییس محوطه‌ای است سنگفرش که تقریباً در حاشیه «قصرالضیافه» است، اینجا همان «شعب ابی طالب»^{۱۵} است که محل تولد رسول خدا و محل معراج آن حضرت هم بوده است. خانه‌ای که رسول خدا در آن متولد شده است را با نام «مولدالنبی» می‌شناسند. هم اکنون در این محل، کتابخانه‌ای ساخته‌اند با نام «مکتبه مکه المکرمه». در محوطه شعب، تعداد زیادی از گدایان را می‌توان

مشاهده نمود که با پا یا دست بریده و ناقص گدایی می‌کنند، گویا تا وان دزدی را داده‌اند! و اکنون به حرفه شرافتمندانه‌ای!! مشغول‌اند.

در مکه و مدینه، صدای اذان که بلند می‌شود، همه‌جا تعطیل می‌شود، چرا که عدم انجام این کار، مجازات دارد و الحق که مأموران امنیتی هم خوب حواسشان جمع است. در بازارها اصلاً نباید سعی کنی عربی حرف بزنی چرا که اکثر مغازه‌داران فارسی را خوب می‌فهمند، حداقل تا آنجایی که در مورد خرید و فروش و حواشی‌اش است و کار تو را راه می‌اندازد. اینجا هم، مثل ایران، قیمت‌ها واقعاً متغیر است، جنسی را ممکن است تا دو برابر قیمت واقعی‌اش بفروشند، البته اگر بتواند فردی را برای خرید بفریبند و صد البته معمولاً ایرانی‌ها به این راحتی در زمره این افراد در نمی‌آیند!

در اکثر مغازه‌ها، وقتی شک می‌کنند ایرانی هستی، آوردن نام «علی دایی» و تأیید تو مسأله را حل می‌کند. پارسال که آمدم. یمنی‌ها، لبنانی‌ها و عراقی‌هایی که به عنوان فروشنده در مغازه‌های سعودی‌ها کار می‌کردند، ابراز امیدواری می‌کردند که تیم ایران، عربستان سعودی را در جام جهانی شکست دهد و وقتی جواب می‌شنیدند که این دو تیم در دو گروه مجزا بازی خواهند کرد، غبار حسرت را به راحتی می‌توانستی در چهره‌شان ببینی. معلوم نیست سعودی‌ها با این‌ها چه می‌کنند! در اینجا اکثر مغازه‌ها، صاحب سعودی و فروشنده غیر سعودی دارند؛ آفریقایی و لبنانی... ولی امسال گویا پیروزی تیم ایران اسلامی بر آمریکا، همه را یکجا خوشحال کرده است.

ایرانی‌ها در نظر اکثر زائران دیگر کشورها با احترامند. یکی از روزها، که در صف نماز صبح نشسته بودیم و منتظر اذان بودیم، با یک مسلمان اهل کشور آفریقایی «مالی» آشنا شدیم. زمانی که گفتیم ایرانی هستیم، پرسید: /امام/ خمینی /ره/؟ و جواب مثبت ما با تکان سر، لبخندی حاکی از رضایت، بر لبانش نشانید. از زمان ورودمان پرسید که جواب دادیم، دیروز آمدم و وقتی ما همین سؤال را از او پرسیدیم پاسخ داد: پنج سال!

در اکثر جاهای مکه، عکس گرفتن ممنوع است، بویژه نزدیک مسجد الحرام. در این طور جاها، اگر مأمورین امنیتی دوربینی را بگیرند، لحظه‌ای بعد بر زمینش خواهند کوبید! البته از دوستانمان بودند که با خود کعبه هم عکس گرفتند!

کوه «حرا» یا «جبل النور» در شمال شرقی مکه و مشرف به «منی» است. ۲۰ دقیقه‌ای

طول می‌کشد تا به «غار حرا» برسی. به هنگام بالا رفتن از کوه به یاد می‌آوری که چگونه رسول خدا دلتنگ از همه بدین سنگ‌ها پناه می‌آورد و در غاری کوچک جای می‌گرفت و ازدور، جاهلیت و ظلمت را می‌نگریست و دل دردمندش به فریاد می‌آمد. در غار به سمت شمال است و فضای آن گنجایش تقریبی ۵ نفر نشسته‌رأدارد. ارتفاع غار به اندازه قامت یک انسان متوسط القد است. بالای در غار، تخته سنگی است که روی آن آیه شریفه «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» را نوشته‌اند و البته یادگاری‌هایی هم بر روی دیواره‌های غار دیده می‌شود. دلت می‌خواهد در این گوشه بدور از هیاهوها عزلت‌گزینی تا شیرینی عبادت خالصانه را بجشی، لیک چنین امکانی نیست، تنها فرصت می‌شود دو رکعت نماز بر سنگ‌های گرم و پرخاطره آن بخوانی. باید عزم رفتن کنی، به میان مردم بازگردی و با توشه‌ای که گرفته‌ای پیکار با شیطان درون و برون را در صحنه جامعه انجام دهی که «رهبانیت امت او در جهاد است.» دولت سعودی هیچ توجهی به این مکان مقدس ندارد و حتی در پایین کوه، تابلویی بزرگ قرار دارد که به پنج‌زبان تو را از صعود به آن نهی می‌کند و این کارها را خلاف سنت پیامبر می‌شمرد!

به قصد دیدار از «عرفات»، «مشعر» و «منی»، پایین آمدم، محل‌هایی که در غیر موسم حج، بدون زائران حج تمتع ساکت و آرام می‌نماید. «عرفات» منطقه وسیعی است حدود ۱۸ کیلومترمربع در شرق مکه که زائران بیت‌الله‌الحرام در روز عرفه، یعنی نهم ذی‌الحجه در این منطقه وقوف دارند. درشان تسمیه آن آمده است که محلی بوده است که آدم و حوا پس از «هبوط» از بهشت، یکدیگر را یافته‌اند (تعارفاً) و یا محلی بوده که جبرئیل مراسم حج را به آدم (ع) آموخت.

در عرفات خُزنی را آشکارا احساس می‌کنی؛ می‌گویند پیامبر خطبه «حجة‌الوداع» را بر فراز «جبل‌الرحمه» در شمال شرقی عرفات، ایراد کرده است. اینجا همان محلی است که امام حسین (ع) عاشقانه با خدای خود راز و نیاز کرد. (دعای عرفه). غروب روز عرفه، حاجیان، عرفات را به قصد «مشعر» ترک می‌کنند تا شب هنگام، سپاه‌عظیم توحید در این اردوگاه کوهستانی آرام گیرند، تا نسیم سحر روز دهم ذی‌الحجه جنب و جوش اسرارآمیزی را در مشعر به پا کند و دستور حمله به میدان نبرد، «منی»، صادر شود. در حج عمره، تنها به دیدار از «منی»، «مشعر» و «عرفات» و «جمرات» اکتفا می‌شود و تو سه ستون،

نماد سه شیطان درونت را بر روی زمین می بینی. نا خود آگاه دست به زمین می بری، قلوه سنگی می یابی و بر فرق همنشین دیرینت می کوبی، به نشانه اینکه بت هوس را در دلت بشکنی، بر ابلیس فاتح شوی و با ظلم بستیزی. هرگاه که می اندیشی پای جای پای ابراهیم بت شکن نهاده ای، بندبند تنت می لرزد. در حج تعداد شلیک هایت به هر شیطان باید، هفت بار باشد، باز هم هفت. و این شیطان عجب جانی دارد هر سال حداقل حدود ۲ میلیون زائر سنگبارانش می کنند و هزاران سال است که پا برجاست، گرچه، هر سال بازسازی می شود و این هم معنادار است، یعنی که اگر لحظه ای رهاش کنی، قوتش را باز می یابد: گفته اند کلمه «مِنی» برگرفته از سخن جبرئیل به آدم (ع) است که: «تَمَنَّى الْجَنَّةَ؟» آیا آرزوی بهشت داری؟ و پاسخ نیاز به ثبت در تاریخ نداشته است.

بعد از دیدار از صحرای «عرفات» و «مشعر» و «منی» به «قبرستان ابوطالب» در مکه می رویم. اینجا مدفن بسیاری از افراد خاندان بنی هاشم و برخی از نزدیکترین یاران رسول خداست. در اینجا، بر مزار «ابوطالب» حامی فداکار رسول الله و «خدیدجه» همسر وفادار پیامبر فاتحه ای می خوانی و به یاد می آوری که این دو شخصیت که اکنون چنین غریبانه در قبرستانی خاموش و محصور به دیوارهای بلند آرمیده اند، چه جانبازی ها که در راه اسلام نکردند و اکنون از خدایی خبران فتنه گر به جرم اینکه ابوطالب پدر علی (ع) است، تهمت شرکت و بی ایمانی بر او می زنند و عنوان می کنند که ابوطالب در شرک در گذشته است. حال آنکه منافقانی چون ابوسفیان و معاویه و یزید را که با هزار رنگ و ریا به خلافت رسیده اند، مسلمان می شمرند. مدفن «عبدالمطلب» جد پیامبر (ص) در این قبرستان واقع است.

قبرستان ابوطالب در نزدیکی پل «حجون» واقع است. همین که نام «حجون» را می شنویم بر خود می لرزیم، اینجا مشهد بیش از ۴۰۰ تن از زائران بیت الله الحرام در سال ۶۶ و در جمعه خونین مکه است. محل خوبی به نظر می رسد، به ویژه ساختمان های بلند اینجا، هنوز هم محل مناسبی برای تیرباران خلق الله، پرتاب سنگ، خرده شیشه و ... است! «اللَّهُمَّ نَشْكُوا إِلَيْكَ»!

از مشهورترین و کهن ترین مساجد مکه، «مسجد جن» است، که در نزدیکی پل حجون و در پنجاه متری آن قرار دارد. مساحت مسجد کمتر از ۶۰۰ متر مربع است که به غیر از

زمان نماز در بقیه اوقات بسته است. بنا به برخی روایات نامگذاری آن به مسجد جن به جهت رابطه‌ای است که با «سوره جن» دارد و گویا این محل، محل نزول این سوره بوده است. برخی نامیده شدن این مسجد را به «مسجد البیعه» به دلیل بیعت جن با آن حضرت در این مکان دانسته‌اند.

اگر بخواهی در مدت حضور در مکه، باز هم عمره مفرده به جای آوری، میقات، «مسجد تنعیم» است. این مسجد در منطقه‌ای قرار دارد به نام «نعمان» که در میان «ناعم و نعیم» قرار گرفته است. این منطقه حدود دو فرسنگ با مکه فاصله دارد. و ما نیز چنین کردیم و سه بار دیگر هم مفرده را به جای آوردیم، گروهی از طرف حضرت فاطمه (س) و امام حسن مجتبی (ع) نایب بودیم.

آخرین طواف، آخرین نماز و آخرین سعی، حالتی دیگرگونه دارد. آخرین است و همانگونه که باورت نمی‌شد که می‌آیی، باورت نمی‌شود که می‌روی. مدت‌ها کنار دیوارهای مقدس کعبه می‌ایستی و به راز و نیاز مشغول می‌شوی، این بار کمتر مزاحمت می‌شوند، گویی چهره‌ات فریاد می‌زند که: «الوداع» و هر کس این را بشنود، راه را برایت باز می‌کند تا در آخرین لحظات، هر چه می‌خواهی بکنی و هر چه می‌خواهی بگویی و هر چه می‌خواهی ... و آری و این بار هم هر چه می‌خواهی بگیری. احساس می‌کنی که حالا خدا هم کریمتر شده است. طواف الوداع را به سختی انجام می‌دهی که پایت همراهیت نمی‌کند، حتی خودت هم همراهیت نمی‌کنی!!

تو اکنون که آمدی، دیدی، اندیشیدی و تاریخ اسلام را در شهر مولد اسلام «مکه» مرور کردی، باید که چشم بگشایی و شیطان را در هر لباس بشناسی و فریب باطل را مخوری و اسیر زر و زور و تزویر مگردی. اکنون به کجا می‌روی؟ به خانه، به سوی زندگی؟ به سوی دنیا؟ رفتن از حج آنچنان که آمده بودی؟ هرگز؛ به قول بزرگی: «چه سخت است به دنبال آب رفتن و به سراب رسیدن، خرمهره را گوه‌ر پنداشتن و برای به دست آوردنش تلاش کردن و زمانی به ماهیت آن پی‌بردن که همه هستی خود را در راه به دست آوردنش از دست دادن. و آن زمان چه سخت است زیر پا نهادن آنچه را برای بدست آوردنش عمر باخته‌ایم.»

حال، باید همسفر دیگر سبز قامتان سفیدپوش، خود را به صف «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

گویان برسانی، اگرچه نای رفتنت نیست، اما ناگزیر باید چون مرغی مهاجر بازگردی و حماسه دلت را برای دیگران بازگو کنی. هر چند که ترک خانه دوست مصیبتی است عظیم که قلبت را جریحه دار می‌کند، اما باید بازگردی و مرثیه دلت را که غزل از عشق می‌سراید و حکایت از سفری عارفانه دارد، به گوش همگان برسانی.

«و تو، ای که نقش ابراهیم (ع) را به عهده داشتی، نه به بازی که به عبادت، به عشق، از نقش ابراهیم به نقش خود رجعت مکن، خانه مردم را ترک مکن و دوباره پا در گلیم خویش مکش. ای که در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و بر پای ابراهیم به پا خاسته‌ای و به دست خدای ابراهیم دست بیعت داده‌ای و به سرزمین ایمان و بر فرش خدا به میهمانی پا نهاده‌ای، و در گرداب عشق فرو رفتی و خود را در خلق «طائف» نفی کردی و در کوهستانهای حیرت و عطش به جستجوی آب تلاش کردی و آنگاه از مکه یکسره در عرفات هبوط کردی و از آنجا، منزل به منزل، به سوی خدا رجعت کردی و با «آگاهی» در پرتو روشنی آفتاب عرفات و «خود آگاهی» به روشنی پاک شعور حرام، به جمع سلاح پرداختی و هماهنگ زمان و همگام با جمع از مرز منی گذشتی و سرزمین عشق و ایمان را از حکومت ابلیس رها کردی. ابراهیم وار زندگی کردی و در عصر خویش معمار کعبه ایمان باش، قوم خویش را به حرکت آر. جهت بخش، به حج خوان، به طواف آر. در جای معمار کعبه، بانی مدینه حرم و مسجدالحرام ایستاده‌ای و رو در روی هم پیمان خویش «خدا» داری، سرزمین خویش را منطقه حرم کن، که در مسجدالحرامی، عصر خویش را زمان حرام کن، که در زمان حرامی، زمین را مسجدالحرام کن که در مسجدالحرامی، که

زمین، مسجد خداوند است و می‌بینی که: نیست!»

و امروز عید است، چرا که ابلیس سوگوار سربلندی‌های توست. شیطان زنده‌بگور شده، با دستهای ارغوانی تو، در متن مه گرفته غروب رخت عزا پوشیده و بر مزار خویش خاک تأسف می‌ریزد و هیهات! هیهات که نبش قبرش حرام است و کبیره. خدا هم امروز نگاه دیگری به تو کرده است. نگاهی متفاوت با روزهای پیش از این. نگاهی سرشار از عطوفت و مهر و دوست داشتن و ... و توبه این یقین رسیده‌ای که:

«إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ... وَ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

تو در عمق اقیانوس شعف غرق شدی و باز می‌گردی. لباس احرام را از تن بیرون می‌کنی، اما در ملکوتش عهد می‌کنی که دلت تا ابد مُحَرَّم باقی بماند:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَ أُنِزْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعَرْ قُدِّ سِكَ»

که

ساقی به نور دیده برافروز جام را مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما.

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

پائیز ۷۷.



● پی نوشت‌ها:

- ۱ - فاصله بین جده و مکه، زیاد نیست.
- ۲ - قصواء: شتر پیامبر.
- ۳ - دری در دیواره شرقی مسجد که مدخل ورودی حضرت رسول(ص) بوده و به باب‌النبی هم مشهور است. روایتی دلالت بر آن دارد که رسول... در مدخل این در با جبرئیل ملاقات کرد و با او سخن گفت.
- ۴ - تَهْجِد: شب زنده داری.
- ۵ - اشاره به حدیث نبوی.
- ۶ - کافی - ج ۴ - ص ۵۶۰.
- ۷ - اشاره به حدیث قدسی.
- ۸ - خسی در میقات - جلال آل احمد.
- ۹ - گفتم که روی خوبت از ما چرا نهانست گفتم نفس همین است گفتا سخن همانست «مرحوم فیض»
گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی
- ۱۰ - حدیثی از امام صادق(ع).
- ۱۱ - شوط: نهایت دویدن تا هدف و در اینجا یعنی یک بار دورزدن اطراف کعبه.
- ۱۲ - اشاره به «تقصیر» است.
- ۱۳ - آثار اسلامی مکه و مدینه - رسول جعفریان.
- ۱۴ - اینجا مدفن پیامبران بسیاری نیز می‌باشد.
- ۱۵ - آثار اسلامی مکه و مدینه - رسول جعفریان.

